

برای او فرموده است:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
ای دل بیا [که] تا به پناه خدا رویم
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
حافظ مکن سلامت زندان که در ازل
بنیاد مکر با فلک حقه بساز کرد
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
از آنچه آستین کوتاه و دست دراز کرد
غره مشو که گریه عابد نماز کرد
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

و از اعظام علمای متوطنین شیراز است: مولانا اعظم، ملاذ افاضل اسم، کاشف مشکلات عقلیه، فاتح معضلات ثقلیه، جامع فروع و اصول، حساوی معقول و منقول قاضی القضاة. عضدالدین عبدالرحمن احمد ایچی، اصل آن جناب از بلده ایچ اصطهبانات است در زمان سلطنت آل مظفر و پیشتر. در شهر شیراز سالها به منصب قاضی قضات برقرار بود و کتاب مواقف در علم کلام و کتاب شرح مختصر اصول ابن حاجب که مانند آن دو کتاب شنیده نشده از مصنفات و مؤلفات اوست و در سال ۷۹۹ وفات یافت^۲ و خواجه حافظ (علیه الرحمه) او را در این قطعه ستوده است:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین
دگر شهنشہ دانش، عضد که در تصنیف
دگر بقیه ابدال شیخ امین السدین
دگر تویم چو حاجی قوام دریادل
نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند
به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
که کار خلق روا کرد و داد عیش بداد
که قاضی به از [او] "آسمان ندارد یاد
بنای کار «مواقف» به نام شاه نهاد
که یمن همت او کارهای بسته گشاد
که نام نیک برد از جهان به بخشش و داد
خدای عزوجل جمله را بیامرزاد^۳

و از اعظام علما و اعیان شیراز جنت طراز است حضرت مصطفوی نسب، مرتضوی حسب، علامه هدی، نسابه وری، اسوه عترت نبویه، قدوه زهره علویه، سیدسادات، مجمع سعادات، امام اقدم، مربی افاضل اسم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا سید علی خان. صدرالدین الحسینی الحسنی المدنی المکی شیرازی قدس سره العزیز، جد اعلای نگارنده این

۱. این داستان را در حبیب السیر و تذکره عرفات به غلط به خواجه عماد فقیه کرمانی نسبت داده اند که از حکایات و افسانه هائی است که ساخته و پرداخته ذهن افسانه سازان قرن نهم است و نسبت این داستان به مولانا عبداللہ قوام الدین زاهد شیرازی نیز در طرائق الحقایق حاشیه ص ۳۰۵ از جلد دوم آمده است. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به تاریخ ادبیات صفا، بخش دوم، ج ۳، ص ۹۸۵ تا ۹۸۷.

۲. تاریخ وفات او را ۷۵۶ هجری و ولادتش را در ۷۰۱ نوشته اند. رک: معین، و تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، ص ۲۹۵ و رک: روضات الجنات، ترجمه فارسی، ج ۵، ص ۲۶۶.

۳. در متن: (آن).

۴. در متن: (چه).

۵. از آثار اوست: مواقف در علم کلام، فوائد غیاثیه، شرح مختصر ابن حاجب. (معین).

فادنامه فاهری، اگرچه شرح حال اجمالی آن جناب را در ذیل محله سردزك شیراز نگاشته، به قاعده هوالمسك ساکرته يتضوع^۱ اعاده گردید در کتاب *روضات الجنان* نوشته است: سیدنجیب و جوهر عجیب و فاضل ادیب و وافر نصیب، صدرالدین علی بن میرزا نظام الدین احمد بن - میرزا محمد معصوم بن میرزا نظام الدین احمد بن میرزا ابراهیم بن امیر سلام الله بن امیر عماد الدین - مسعود بن امیر صدرالدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی مشهور به سید علی خان از اعظم علماء بارعین و افاخم فضلاء راسخین صاحب علوم ادبیه و ماهر در لغت عربیه، ناقد احادیث اسلامی و مقدم در مراتب سیاسات مدنی و ریاسات دنیوی و دینی و منتهی می گردد^۲ نسب شریفش به حضرت زید بن علی بن الحسين (ع) به بیست و نه نفر و ولادت با سعادت او در مدینه طیبه در سال ۱۰۵۲ مطابق با کلمه «بی غم» است. پس مجاور مکه معظمه گشته در سال ۱۰۶۶ به فرمایش والد ماجدش مسافرت به هندوستان فرموده در شهر حیدرآباد دکن رحل اقامت بینداخت و در کنف تربیت والدش تکمیل کمالات فرمود و او را مداخلت تمام در امور ملکی و لشکری بداد و کتاب *افواد الریغ* به نام آن پادشاه نمود و در سال ۱۱۱۳ از هندوستان عود به مکه معظمه فرمود، پس بر حسب خواهش شاهنشاه ایران شاه سلطان حسین صفوی طاب ثراه از طریق بحر نجد به عراق عرب آمده، بعد از زیارت ائمه عراق سلام الله علیهم وارد اصفهان [پس] وارد شیراز گشته در سال ۱۱۱۸ به روضه رضوان خرامید و در حرم شاه چراغ مدفون گردید رحمة الله علیه و اساسی کتابهای مصنفه و مؤلفه آن جناب در ذیل محله سردزك نگاشته گردید.

و از جمله بزرگان علمای شیراز است: قاضی قضاات، ضابط احکام شرعی، جامع نکات اصلیه و فرعیه مولانا علی نقی قاضی شیرازی. اصل آن جناب از بلده کمره عراق عجم است چون مقرب درگاه سلطنت: امام قلی خان والی مملکت فارس، صیت فضیلت او را شنید به وسائط رسل و رسائل او را وارد شیراز ساخته، قضاوت کلیه مملکت فارس به او تفویض نمود و سالها باقی بود و در سال ۱۰۶۰ وفات یافت.

والسید المتأله المشهور والاید المتفقه المشکور امیر غیاث الدین منصور بن السید الامیر الکبیر صدرالدین محمد الحسینی الدشتکی شیرازی قدس سره، جد اعلائی نگارنده فادنامه فاهری اگرچه شرح حال این جناب در ذیل محله سردزك نگاشته گردید، لیکن خواستم حال او را از کتاب *روضات الجنان* نویسم که فرموده است: جناب امیر غیاث الدین منصور اوحدی عصر خود بود در حکمت و کلام بلکه المعی زمان در علم به شرایع اسلام و از این است که ملوک و سلاطین القاب آن جناب را در فرامین و ارقام نوشته اند جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، اکمل اهل نظر، استاد بشر، عقل حادی عشر و نقش خاتمش «ناصر الشریعة منصور» بود. در کتاب *مجالس المؤمنین* نوشته است^۳: که حضرت امیر غیاث الدین منصور بر حسب سرتبه بالاتر است از جمیع حکماء راسخین و نبلاء باذخین^۴، فارغ گردید از ضبط علوم چون بیست سال از سن

۱. او همانند مشک است که چون آنرا بسائی بویائی کند.

۲. رک: *روضات الجنات*، ج ۵، ص ۲۰۰ بعد.

۳. *مجالس المؤمنین*، چاپ اسلامی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴. باذخ: بلند و گردن افراز.

شریفش گذشت و مدتی پیش از رسیدن به این مرحله در مجالس متعدده، داعیه مباحثه و مجادله در مطالب علمیه با حضرت علامه دوانی میداشت و مدتی در دستگاه اعلیحضرت شاه طهماسب اول صفوی به منصب صدارت عظمی برقرار بود تا آنکه جناب قدوة المجتهدین، شیخ علی محقق کرکی، در مجلس شاهی با حضرت میرغیاث‌الدین در بعضی از مطالب علمی مباحثه نموده، کار به خشونت کشیده و اعلیحضرت شاهی جانب قدوة المجتهدین را ترجیح بداد و حضرت میر از مجلس برخاسته، با کدورت خاطر از منصب صدارت استعفا کرده، عود به شیراز نمود [و] باقی ماند تا در سال ۹۴۸ به روضه رضوان خرامید و او را چندین کتاب از مصنفات خود است مانند: *حجة الکلام* که در چندین موضع از آن تشنیع بر مقالات حجة الاسلام غزالی فرموده و کتاب *محاکمات* میان حواشی والد ماجدش امیرصدرالدین بزرگ و حواشی علامه دوانی بر شرح *تجربید ملاعلی قوشچی* و کتاب *محاکمات* میان حواشی آن دو بزرگوار بر شرح *مطالع* و کتاب *محاکمات* میان تعلیقات آنها بر شرح قاضی عضدالدین ایجی بر *مختصر اصول* و کتاب *شرح هیاکل الأنوار* و شرح *رسالة والد ماجدش* در اثبات واجب و کتاب *تعديل المیزان* در علم منطق و کتاب *لوامع و معارج* در علم هیئت و این کتاب را در سن هیجده ساله تألیف فرمود و کتاب *تجربید* در علم حکمت که جمیع مسائل حکمت طبیعی و الهی را به عبارت مختصر و مفید ذکر فرموده «و رساله در معرفت قبله» و کتاب «*معالم الشفاء* در علم طب و کتاب *مختصر معالم الشفاء* و کتاب *مغیر* در علم هیئت و حاشیه بر *الهیات* کتاب *شفاء شیخ الرئیس* (رحمة الله علیه) و حاشیه بر شرح *اشادات* و حاشیه بر شرح *حکمت العین*؛ و «رساله» در باب خلافت فرزند ارجمند ارشد خود امیرصدرالدین محمدثانی و کتاب *خلاصه تلخیص* که اختصار کتاب معانی بیان است و کتاب *د* بر حاشیه شمسیه علامه دوانی و کتاب *د* بر حاشیه تهذیب مشارالیه و *رسالة* *د* بر *انموذج العلوم* مشارالیه و *رساله* *د* بر *رساله زوداء* مشارالیه و *رساله* در تحقیق جهات و *رسالة* *مشارق* در اثبات واجب و کتاب *اخلاق منصوردی* و حاشیه بر *اوائل کشف* و *رساله* *تفسیر صودة انسان* و کتاب *مقالات العارفين* و کتاب در تصوف و اخلاق که به اسم فرزند دیگر خود میرشرف‌الدین علی نوشته و *رساله قانون السلطنة* و شاید غیر از آنچه نگاشته گردیده، رسائل داشته باشد.^۲

و از فضیلتی دارالعلم شیراز است: صاحب عنان فصاحت، مالک زمام بلاغت مولانا فضل‌الله شیرازی والد مولانا عبدالله و صاف. شاهد بر کمالاتش کتاب *تادیک معجم* در بیان حالات پادشاهان عجم، کفایت است. در ماه ذی‌قعدة سال ۹۹۸ به مرض سرخجه که آنرا در کتاب طب، حصیه نویسند درگذشت.

و از مشاهیر علمای شیراز بلکه عالم است: علامه علی‌الاطلاق، اعلم علماء زمان بالاتفاق مولانا قطب‌الدین محمود، علامه شیرازی^۳ پسر مولانا ضیاء‌الدین مسعود پسر مولانا-

۱. در متن: (مانده).

۲. در متن: (انموذج).

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴. رک: کتاب شرح حال و آثار علامه قطب‌الدین محمودین مسعود شیراز (۶۳۴ - ۷۱۰)، تألیف دکتر محمدتقی

میر، استاد جراحی دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز، از انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۶.

مصلح کازرونی. و آن جناب حالات تنقلات خود را در اول کتاب شرح کلیات قانون شیخ الرئیس ابی‌علی بن سینا^۱ (رحمة الله علیه) چنین نگاشته و ترجمه اش این است: چون از خانواده مشهور به صنعت طب بودم^۲ اگرچه پدر و اجدادم را بضاعت و سرمایه بهتر از این صنعت نیز می‌بود، در حدیث سن از روی شوق و شغف تحصیل مراتب طب را کرده کتب مختصره آن را در خاطر محفوظ داشتم و در معالجات متداوله حاضر گشتم و هرچه را تعلق به طبابت بود از اعمال یدی خصوصاً عمل قدح یعنی آب را از چشم آورده گرفتن که خاصه خانواده من بود، در خدمت والدساجدم بیاموختم و چون سنین عمرم به چهارده رسید، والدیم وفات یافت و مدت ده سال در مارستان مظفری شیراز مشغول معالجه مرضی گشتم، پس شوقی در خود یافتیم که آنچه را دارم بر او بیفزایم، پس در خدمت عم خود سلطان-الحکما کمال‌الدین ابوالخیرین مصلح کازرونی شروع در قرائت کلیات قانون نمودم پس در خدمت شمس‌الدین محمد کیشی، پس در خدمت شرف‌الدین زکی بوشکانی باز شروع در کلیات قانون نمودم اگرچه تدریس این کتاب خاصه آنان بود لیکن آن کتاب چون اصعب کتب مصنفه در طب است به حسب بدرک و تنگ‌تر از همه به حسب مسلک، به حیرت انداخته ذهن ابناء زمان را در ادراکش، و خسته کرده نیروی آنها را وصول به افلاکش. و کسی را نیافتیم که از عهده آن کمایلیق برآید. پس شروع در مطالعه شروعی که فضلا بر آن کتاب نوشته‌اند نمودم باز نادانسته‌ام، از دانسته افزونی داشت، پس روی خود را به جانب مدینه علم و شطر کعبه حکیمه، حضرت بهیه قدسیه و سده زکیه فیلسوفیه استادیه: خواجه نصیرالملة والدین محمدطوسی قدس الله نفسه آوردم، پس بعضی از مسائل آن کتاب منحل گشته، بعضی بر اخلاق باقی بماند. برای آنکه در معرفت آن احاطه به قواعد حکیمه را کافی نیست بلکه مهارت به قانون علاج در تعدیل مزاج، شرط آن است، پس مسافرت به خراسان نمودم، پس به عراق عجم شدم، پس به بغداد شتافتم، پس به بلاد روم رفتم و در همه جا از حکما و اطباء، سؤال از مسائل مشکله آن کتاب نمودم و از هر خرمنی خوشه‌ای گرفتم و خود را از همه کس افزون و برتر دیدم و در سال ۶۸۱ به مصر رسیدم و سه شرح تمام بر کتاب قانون از فضلابی حکما را دیدم پس جامع گشتم در حل مشکلات آن کتاب، مطالبی را که باقی نگذاشت مسئله مغلقی را، پس شروع در نگاشتن شرح قانون نمودم. و نگارنده این فادسنامه فاضلی گوید: حضرت علامه شرح کلیات را تمام فرموده، متعرض شرح تشریح اعضاء مفرده از کلیات^۳ قانون نگاشته است برای آنکه شنیده بود شیخ علاء‌الدین ابوالحسن علی بن ابی‌الحزم قرشی، شرحی مبسوط مخصوصاً بر تشریح اعضاء مفرده و مرکبه از کتاب قانون، تصنیف فرموده و حضرت عباسی آن شرح را نداشت و آن را از مصر بخواست و قبل از رسیدن به شرح قرشی در سال ۷۱۰ هجری در شهر تبریز وفات یافت و در جوار قبر محقق بیضاوی مدفون گردید و ولادت

۱. نام اصلی کتاب (التحفة السعدیه) است.

۲. قطب‌الدین علامه در ماه صفر سال ۶۳۴ هجری در شیراز و به روایت ضعیفی در دوتنگ کازرون متولد شده است (آثار العجم، ص ۳۲۸) شرح حال علامه... ص ۴، تاریخ علمای بغداد، ص ۲۱۶، چاپ عراق. و رک: روضات الجنات،

ترجمه فارسی ج ۶، ص ۳۸۱.

۳. در متن: (کلمات).

باسعادتش، در شیراز اتفاق افتاده و نزدیک به ۹ سال زندگانی نمود و در وفات او گفته‌اند:

بازئی کرد چرخ کجرفنار در مه روزه آه از آن بازی
 ذال و یا رفته از گه هجرت زفت در پرده قطب شیرازی

و از مصنفات اوست: شرح کتاب مختصر اهل ابن حاجب و کتاب «شرح مفتاح العلوم سکاکی» و شرح کتاب حکمة الاشراف و شرح کلیات قانون و کتاب تحفه شاهی در علم هیئت. در کتاب «روضات الجنان» نوشته است: مولانا قطب‌الدین علامه شیرازی، لباس خود را از زی‌صوفیه بیرون نکرد، فقها و مجتهدین را خاشع و خاضع بود، همیشه نماز یومیه را به جماعت گذاشت وقتی که تصنیف و تألیف کتابی می‌نمود، شبها را بیدار و روزها را روزه داشتی و از ازکیاء عالم بودی و مذهب امام شافعی را داشت و در بازی شطرنج بر همه کس فائق بود و در خصلت ظرافت و مزاح عدیل نداشت. وقتی که پادشاه زمان، اتابک سعدین-زنگی مسجد جامع جدید شیراز را می‌ساخت مولانا علامه و شیخ سعدی در خدمت شاهزاده ابوبکر که هنوز ماه رخسارش به تکلف ریش مبتلا نبود برای تماشای بنائی مسجد حاضر شدند و خرده‌گلی از دست پنا جسته بر چهره شاهزاده نشست، حضرت علامه فرمود: یالیتنی کنت ترا با^۲، شاهزاده از شیخ سعدی تفسیر عبارت را پرسید، شیخ در جواب گفت: یقول الکافر یالیتنی کنت ترا با، در مجمعی از اهالی شیعه و سنی سؤال از افضلیت امیرالمؤمنین علی (ع) یا خلیفه اول ابوبکر از او نمودند. این دو بیت را در جواب فرمود:

خیر الوری بعد النبی - من بنتسه فی بینه من فی دجی لیل العمی - ضوء الهدی فی زینه^۲

در کتاب روضات الجنان نوشته است: این چند شعر را به علامه شیرازی نسبت داده‌اند:

ایا رب تخلق سا تخلق وتنهی عبادک ان یعشقوا^۲
 خلقت الملاح لنا قننه وقلت اعبدوا ربکم واتقوا
 اذا کنت انت خلقت الملاح فقل للملاح بنا یرفقوا

و باز به آن جناب نسبت داده‌اند:

یک چند پی زرد سوده شدیم یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم^۳
 آلودگیی بود ولیکن تن را شستیم به آب توبه، آسوده شدیم

۱. در متن: (خورده).

۲. قسمتی از آیه . ۴، سوره النبأ.

۳. بهترین مردمان پس از رسول (ص) کسی است که دختر رسول در خانه اوست، کسی که در تاریکی شب کوری و جهل نور هدایت در روغن چراغ وجود اوست.

۴. خدایا می‌آفرینی آنچه را از زیباییها می‌آفرینی و بندگانت را از عاشق شدن نهی می‌کنی، چهره‌های زیبا را فتنه دل‌های ما ساختی و گفتی که خدا را پرستید و پرهیزگار باشید. چون تو خود زیباییان را آفریده‌ای آنان را بگو که با ما خوشخوئی و مهربانی کنند.

۵. این بیت را به شاه‌طهماسب صفوی هم نسبت داده‌اند. ر.ک: وقایع سال ۹۳۹ در همین کتاب.

و از اعظام علمای اثنی عشری است: سیدچید و شریف‌اید، انسان عین‌الساده و عین‌السیاده، اعلم علمای مشرق و مغرب، مجتهد به استحقاق در جمیع مذاهب، مولی‌الانام، شیخنا و شیخ‌الاسلام، محقق قواعد بدلائل لایحه، مقرر قوانین بپراهین واضحه، ناظم معاهد ابوعلی-سید ماجد بن سیدهاشم حسینی بحرانی، شیخ‌الاسلام شیرازی^۱، حضرت سیدعلی‌خان طاب‌ثراه در کتاب سلافة‌العصر فرموده است: «ومن مناقبه الفاخره، الشاهد بفضله فی الدنيا والآخرة [انه] كان قد اصابته فی صغره عین ذهب من حواسه الشریفة بعین. فرأى ولده^۲ النبى (ص) فی منامه فقال (ص) له ان اخذ بصره فقد اعطى بصيرته ولقد صدق (ص) فانه نشأ بالبحرین فكان لهما^۳ ثالثا واصبح للفضل والعلم حارثاً^۴ وارثاً وولى بها القضاء فشرف بالحکم والامضاء ثم انتقل منها الى شیراز و تقلد بها الاماسة والخطابة والقضاوة^۵ ولم یزل^۶ بها حتى اتاه اليقين و انتقل الى جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين^۷ فتوفى سنة ثمان وعشرين والف (رحمة الله عليه)».

در کتاب «روضات الجنان» نوشته است: چون محقق کاشانی و محدث صمدانی بولانا محسن فیض اراده مسافرت به شیراز فرمود تا در خدمت سیدماجد بحرانی، شیخ‌الاسلام شیراز کسب علم حدیث کنند^۸ اولاً^۹ تفأل به کلام الله [تعالی] نموده، در اول صفحه کریمه فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوها فی الدین^۱ [الی آخره] ملاحظه نمود پس تفأل به دیوان حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود در اول صفحه آمد:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی فسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم واكتساب معیشة وعلم و آداب وصحبة ماجد

و از اعظام علمای شیراز است: مخدوم اهل علوم علی‌الاطلاق، وارث مناصب فضلاء بالاستحقاق، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول، علامه منتحن حاجی محمد حسن-مجتهد. شرح حال آن جناب در ذیل محله میدان شاه شیراز نگاشته گردید.

و از اجله علماء شیراز بلکه آفاق، حضرت حجة‌الاسلام علی‌الاطلاق سیرزا محمدحسن-حجة‌الاسلام، شرح حالش در ذیل محله درب شاهزاده است.

و از مشاهیر علمای شیراز است ملک ملوک اطباء، حاوی کمالات فصحا و ادبا، جالینوس زسان، بقراط عهد واوان، واقف اسرار امراض، رافع استاراعراض، دافع انواع آلام، شافی اصناف اسقام، استاد حکماء محققین، بولانا نجم‌الدین محمود بن شیخ‌الربانی الاسام الصمدانی صابن‌الدین

۱. سلافة‌العصر، ص ۴۹۲، چاپ المكتبة المرتضوية، طهران.

۲. در متن: (والله). ر.ک: سلافة‌العصر، ص ۴۹۲.

۳. در سلافة‌العصر: (لها).

۴. در متن: (جارثا).

۵. در سلافة‌العصر ندارد.

۶. در متن: (لم یزل).

۷. قسمتی از آیه ۱۳۳، سوره آل عمران.

۸. ر.ک: روضات الجنات، ترجمه فارسی، ج ۷، ص ۱۱.

۹. قسمتی از آیه ۱۲۲، سوره التوبه: (بلکه چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند تا آنچه آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند.)

الیاس شیرازی مصنف کتاب حاوی صغیر در علم طب که بعد از کتاب قانون شیخ الرئيس ابوعلی سینا (علیه الرحمه) و کتاب کامل الصناعه و کتاب حاوی کبیر محمد بن زکریای رازی، مانندش کتابی در این صناعت نیست.

در کتاب مزادات شیراز نوشته است: نجم الدین محمود شیرازی طبیبی بود، مقبول الروایه و فقیهی کثیرالدرایه از علماء زمان و فضیلاى اوان، ماهر در علم ادیان و ابدان، کتاب اصرار-النکاح و حاوی صغیر از اوست. و این دو بیت را فرموده است:

تردد انفساس المحب دلائل علی کنه ما اخفاه من الم الحب
اذا خطرات الحب خامون قلبه تنفس حتی ظل منصدع القلب^۲

در حدود سال ۶۹۰ و آنده، در شیراز وفات یافت.

شیخ فقیه فاضل منصور بن سمة الله شیرازی مشهور به شیخ راستگوی شارح کتاب تهذیب اصول امام الاثمه علامه حلی طاب ثراه، در کتاب (روضات الجنان نوشته است: شیخ منصور راستگوی شیرازی در اول کتاب شرح تهذیب الاصول بعد از شرح دیباچه فرموده است: اقول وانا المنصور الشهير بر استگو شرح هذا الكتاب شرحاً مقتصداً ممزوجاً عن حل الغویضات بمتمین-المباحثات، مسلوکاً فیه طراز التوسط وطورا الاعتدال عدولاً عما علیه اکثر الشروح.

نگارنده این فارسنامه ناصری گوید خط و مهر این فاضل راستگو که در حاشیه استشهادی که امیر صدرالدین محمد ثانی ولد الصدق استاد البشر امیر غیاث الدین منصور خلف الصدق-حضرت استاد الكل امیر صدرالدین محمد اول شیرازی که جد اعلاى این بنده است برای تزویر و تدلیس که میرابو تراب نسام دشتکی شیرازی در مزرعه قصر کرم و سووید^۳ وقفی مدرسه منصوریه شیراز واقع در بلوک فسا نموده است، خطی نوشته مورخه سند نهصد و شصت و هشت و در آخر خط نوشته است: نمقه^۴ منصور راستگو، در نزد این حقیر تا کنون محفوظ و مخزون است. اللهم احرسه بعینک التی لاتنام.

و از علمای شیراز است مولای انام، امام همام افتخار افاضل علما و اختیار اماجد فضلا، جامع و مجمع آداب، ناشر علوم و قدوه اصحاب مولانا محمد شیرازی صاحب کتاب طیف الخیال فی مناظره العلم والامال ولد حاجی قاسم جزائری الاصل از شیراز مسافرت به هندوستان نمود و چون ساغر ش از نوال بزرگان آن سامان تهی بماند، به معیشتی ضنکاء قناعت کرده برای تسلی خاطر شروع در تألیف کتاب طیف الخیال نموده و در سال ۱۱۱۶ به انجام رسانید و در آخر آن کتاب نوشته است سنین عمرم میانه ثلثین و اربعین است.

از مشاهیر علماء جناب حاجی شیخ مهدی حجة الاسلام مجتهد، شرح حالش در ذیل محله

۱. در متن: (سه).

۲. آه کشیدنهای عاشق نشانه هائیسست از چگونگی درد عشق که پنهان داشته است. چون احساسات عشق بر دلش عارض شود چنان آه می کشد که قلبش پاره شود.

۳. اگرچه میرزا حسن مکررا از (سهل آباد وقفی) و (سختویه) سخن گفته است اما از این نام در زمره دهات فارس در جاهای دیگر سخن نرانده است.

۴. آراست آن را.

درب شاهزاده است.

و از اجله علماء جناب مستطاب حاجی شیخ یحیی امام جمعه [است]. شرح حالش در ذیل محله سرباغ است.

و از مشاهیر علمای شیراز است: علامه زمان، مولانا میرزاجان باغ نوری شیرازی که شرح حالش در ذیل محله بالا کفت شیراز نگاشته گردید و در کتاب «روضات الجنان» نوشته است: ملا میرزاجان باغ نوری شیرازی شافعی اشعری اصولی منطقی، له کتاب الردود والنقود علی شرح کتاب مختصر الاصول.

اما

شعرای شیراز جنت طراز به ترتیب حروف الفباء نوشته شود:

آموده: ناسش آقامحمدسهدی شرح حالش در محله درب شاهزاده نوشته شد.
آگه: ناسش آقاعلی اشرف. شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ نوشته شد.
ابوسعید بزغش^۱: طایفه بزغشیه جماعتی از مشایخ عرقاء شیرازند و رئیس آنها شیخ-
نجیب الدین علی بزغشی است و این رباعی از ابوسعید است:

ای دوست ز جمله نیک و بد بگذشتم
هر چیز که آن خلاف رأی تو بود
کافر بودم کنون مسلمان گشتم
گر خود همه دین است از او بگذشتم

شیخ کبیر ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی. در کتاب مزادات شیراز نوشته است^۲:
ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی الاصل، مقبول الاوائل، متبوع الاواخر، چندین کتاب تألیف و
تصنیف نموده. استاد ابوالقاسم الفشری از ابوعبدالله بن باکویه گوید از شیخ کبیر که گفت گاهی
در یک رکعت از نماز ده هزار مرتبه قل هو الله احد را خواندم و مدت صدوده سال زندگانی نمود
و در سنه ۳۷۰ به رحمت ایزدی پیوست و این بیت را به آن جناب نسبت داده اند:

هر کسی را کار خویشش بار خویش
صیرفی بهتر شناسد قیمت دینار خویش

میرزا ابوالقاسم خوش نویس شیرازی: در محله بازار مرغ گفته شد.

«اثر» مشهور به شفیعا اعمی شیرازی^۳ در طفولیت از حلیه هر دو چشم عاری گردید، در اصل
از قریه پراشگفت از دهات کوه مره شکفت از بلوکات فارس، در شیراز نشو و نما نمود، در زمان

۱. در متن: (برغش) و (برغشی). در مزارات شیراز، ص ۱۴۹ ح و ۳۷۲: (بزغش). در شدالازار، ص ۳۳۴ هم
(بزغش). ر.ک: مجمع الفصحاء، چاپ دکتر مصفا، ج ۱، ص ۱۳۹.
۲. ص ۳۱، و شدالازار، ص ۳۸، و مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۱۴۴.
۳. حزین در تذکره خود می نویسد: در ۹ سالگی نابینا شد و از مشاهیر شعرای عصر شد و با حزین معاصر بود. (ص ۷۴)،
چاپ تایید، اصفهان).

حضرت شامسلطان حسین صفوی بود و این شعر از اوست:

ظاهر هر کس که سنجیدم به میزان نظر داشت با باطن همان نسبت که رو با آستر

این قطعه را در مسافرت به قریه پراشکفت^۱ گفته است:

به معنی صورت قهر الهی
که سوداگر به کشتی روز طوفان
ملول از شهر همچون روستائی
نوید عشرتم از سیزده داد
شد از خیل اجل اسبی دچارم
دلش از رخنه پهلوش پیدا است
بهر ساعت کند یک گام را طی
تسرد می کند در گام اول
به این مرکب بریدم رشته راه
کند در دیده خاکش توتیائی
همه چیزش فراوان غیر آدم
به یاد آشنا حالی پریشان
نهادم همچو آتش رو به گلخن
غلط کردم ره گلخن به حمام
که دارد جامه داری همچو ظلمت
ره گور است باید سر قدم ساخت
رهی بساریک تا پای خزینه
به آب وی تیمم می توان کرد
کند بعد از جنابت خاک بر سر
نشیند تا کمر چون دیگ در دود
کنی گر شعله خورشید روشن
دری باز از فراز نسوره خانه
بباید کردن و بر باد دادن
چو وقت نزع سودن ساق بر ساق
که سربازی است پیش سر تراشی
بهر دو دست چسبید بر سر خویش
که آرد سوی را از ریشه بیرون
بهم چسبیده دست و تیغش از خون
در آن سودا نه سرماند نه سامان

شبسی چون بخت عشاق از سیاهی
چنان بود آن شب احوالم پریشان
دلسم را از وطن شوق جدائی
جنونم عاقبت کرد از غم آزاد
به رفتن چون مهیا گشت کسارم
چو مرغی کز قفس چشمش هویدا است
چو ریگ وقت ساعت آن سبک پی
غرض کز صبح تا شام آن معطل
به دست و پا زدن مانند جوله
رسیدم در دهی کز خوش هوائی
بهشتی از طراوت سبزه و خرم
در آن ده داشتم چون پیرکنعان
ز تنهایی دریدم جامه بر تن
به این نیت چو در دل بستم احرام
نباشد احتیاج ستر عورت
در این ظلمت سرا نتوان به پا ساخت
چو دهلیز تفنگ از راه پینسه
ز روزن بس نشسته روی آن گرد
پی غسل آنکه روی آرد به این در
در او میل نشستن هر که فرمود
در او نتوان ز تاریکی نشستن
بود زین کهنه بنیاد زبانه
نوشته بر درش استاد این فن
ز قحط سنگ پا باید در آن طاق
معاذ الله از آن دلاک ناشی
چو گوش آن کس که دلاک آیدش پیش
شکافد فرق را با تیغ گلگون
نیاید از کف او قبضه بیرون
به زخمش پنبه می باید فراوان

۱. رک: فارسنامه ناصری، بلوک کومره شکفت.

بهخارج بود نهر باصفائی چون نهر آینه گیتسی نمائی
 که هر کس جان برد بیرون ز حمام ز غسل توبه‌اش شویند اندام
 ادیب شیرازی: نامش میرزا جعفر، از شیراز به طهران آمده، توفن نمود و در
 سال ۱۲۹۰ واند وفات یافت. از اوست:

عندلیبان چو خطیبان همه بر منبر شاخ مدح خوانند شهنش را هر سوی هزار
 ظل یزدان، شه اسلام، محمدشاه آنک چون جم و قیصر و خاقانش، بسی خدمتکار
 خسرو عرش سریر و ملک چرخ مسیر شه خورشید ضمیر و فلک عدل مدار
 سرکز دایره رحمت رحمن و رحیم مظهر جامعه لطف غفور غفار

امری شیرازی: نامش قاسم است، به علوم غریبه شهرت داشته، علماء شیراز او را تکفیر
 نمودند، به فرمان شاه طهماسب اول صفوی هر دو چشمش را میل کشیده، کورش نمودند و در
 سال ۹۳۲ عوام الناس شیراز هجوم آورده، او را کشتند^۱ و در وقت هجوم این بیت به محمود
 دهدار که استاد علم اعداد است فرستاد^۲:

چون به فضل ایزد بیچون به حق بینا شدم آگه از کنه رموز علم الاسما شدم

کاملان بحر محیطند و سگان جهانند کی شود بحر محیط از دهن کلب پلید

انور شیرازی: ولد الصدق سلطان عادل، نواب وکیل کریم خان زند، طاب‌ثراه، نامش
 ابراهیم خان، بعد از آنکه بنی اعمامش او را از حلیه بصر عاری نمودند به عتبات عالیات رفته،
 در سال ۱۲۱۶ وفات یافت، این چند بیت از اوست:

ای باد صبا بگو فلان را کای نظم خوست چو لولوی تر
 ای از فصیحای عصر افصح وای از شعرای شهر اشهر
 گفتی تو [؟] قصیده‌ای را مانند عروس پسر ز زیور

۱. مرحوم فرصت‌الدوله از ادیب دیگری نام می‌برد: جناب ادیب میرزا رضاقلی نیز نستعلیق می‌نگارد و گاه شعری گوید.
 این رباعی از اوست:

اوصاف علی است کاتهایش نبود مداح علی بجز خدایش نبود
 تا حشر ادیب گرز وصفش خوانی یک حرف ز دفتر ثنائیش نبود

(آثار العجم، ص ۵۴۵).

۲. در ریاض العارفین، ص ۲۸۴، و کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۳۲۳، آمده است که: در سال ۹۳۲ او را کور و خانه‌نشین کردند، پس از کوری منزوی شد تا در سال ۹۹۹ که عوام الناس بدو هجوم بردند و او را شهید کردند. رساله‌ای در اعداد و اسرار نقطه نوشته و رساله دیگر در ذکر و فکر و جواب برآة الصفا تصنیف کرده است.

۳. در سخن‌سرایان فارس، این بیت چنین است:

نقص اگر دید ابوجهل نبود آن ز نبی عکس خود بود که در آینه احمد دید (همانجا)

۴. در ستیز: (کی).

آن باکره در نکاح من بود عقدش بستی به جای دیگر
در مذهب هیچکس روا نیست یک زن به حباله دو شوهر

مولانا اهل شیرازی: در اوائل مائه ناسعه زبان اعجاز ترجمان، به نظم قصائد و غزلیات
کشود و در فنون شعر، گوی سبق را از شعرا ربود و در سن پیری وفات یافت. در وراثت
گفته اند:

سال فوتش ز خرد پرسیدم گفت شاه شعرا بود اهلی [ملاً میرک]

یعنی ۹۳۵ و قبرش در صحن تکیه خواجه حافظ (علیه الرحمه) معروف است. این مثنوی
را به دو بحر و دو قافیه به صنعت تجنیس فرموده، نامش را «سحر حلال» گذاشت:

ساقی از این شیشه منصوردم در رگ و در ریشه من صوردم
آتشی از می^۲ فکن اندر روان تا شود این نکته چون زر، روان
یک نفس ای مونس من گوش دار گوهری از مجلس من گوش دار
سرتبه دان همه شی دانش است وین سخن اندر دل شیدا نشست
پیشتر از مرگ خود ای خواجه میر تا شوی از مرگ خود ای خواجه میر
خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه یکسر گلیم

یا من ناصبور را نزد خود از وفا طلب یا تو که پاک دامن صبر من از خدا طلب

باورم ناید که شد در پوست مجنون بهر دوست عاشق اندر پوست کی گنجد چو پیندروی دوست

بی تو چو شمع کرده ام خنده و گریه کار خود خنده به عهد سست تو گریه به روزگار خود

بدرالدین فارسی^۴: زمان و مکانش معلوم نشد در عهد کی و در کجای فارس بوده، این
سه بیت بی نظیر در صفت شمشیر فرموده است:

ما را را مانی که بر تو نقطه های گوهر است وای عجب کز پوست هر ساعت برون آئی چومار
حافظ عمری و هستی بی وفا مانند عمر دشمن جانی و جان آسا همی آئی به کار
در هوای سر که چون ابر و برقی در صفت گر بگرئی، ابرسانی و بر بخندی، بسرق وار
پرتوی شیرازی:

سرا به جسور چو کشتی وفا چه فایده دارد کنون که جان به لب آمد جفا چه فایده دارد

۱. رجوع شود به دیوان اهلی، به کوشش حامد ربانی، ص ۸ تا ۸۴ - این مثنوی دارای ۵۲ بیت است و سه صنعت،
ذوقالین، ذویعین و انواع جناس در آن به کار رفته است و موضوع آن داستان جم و گل است. و رک: تاریخ
ادبیات صفا، ج ۴، ص ۴۴۷.

۲. در دیوان اهلی ص ۶۲۶، (آن) است.

۳. در متن: (فی).

۴. در تذکره هفت اقلیم از او نام برده شده است. رک: مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۴۳۵.

۵. رک: تحفه ساسی، ص ۱۲۶.

بسحاق شیرازی مشهور به شیخ اطعمه: نام اصلی او شیخ ابواسحق، معاصر داعی الی الله سید نظام الدین محمود بود، چون همت را بر سخن حلوا گماشت و رایت نصرت را در جنگ مزعفر و بغرا افراشت او را شیخ اطعمه گفتند، معاشر و مجالس میرزا اسکندر تیموری است، سخنانش در طعامها به وجه مطایبه است، مصارع اشعار خواجه حافظ (علیه الرحمه) [را] تضمین نموده است. دست ارادت به دامن جناب شاه نعمت الله کرمانی انداخت و این شعر را بگفت:

حکایت عدس و سفره خلیل الهی زن پیرس که مداح نعمت اللهم

و چون این بیت را شنید که جناب شاه نعمت الله فرسوده است:
گوهر بحر بیکران مائیم گاه موجیم و گاه دریائیم

در جواب بگفت:

رشته لاک معرفت مائیم گاه خمیریم و گاه بغرائیم

«رشته» آش معروفی است و «لاک» به معنی تگار و کاسه چوبین بزرگ است و چون جناب شاه نعمت الله شیخ اطعمه را بدید به او فرمود لاک معرفت شمائید؟ شیخ در جواب گفت چون نمی توانم از الله بگویم از «نعمت الله» گفتم و قبر شیخ اطعمه در تکیه چهل تنان شیراز است! فرموده:

کییا پزان سحر چو سر کله وا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
چون از درون خربزه واقف نشد کسی هر کس حکایتی به تصور چرا کنند

روزه داری و قناعت هوسم هست و لسی چشمکی میزند آن سره بریان که سپرس
کس به بالای مزعفر نکناد آش ترش که چنانم من از این کرده پشیمان که سپرس

خور در رواق ازرق چون رونهد به زردی یاد آیدم مزعفر بر سخن لاجوردی

مطبخی باز پیاز از جهت قیبه خرید تا دگر آب ز چشم که روان خواهد بود

پس از سی چله بر من کشف شد این راز پنهانی که بورانی است بادنجان و بادنجان است بورانی

۱. تاریخ وفاتش را به سال ۸۳۷ نوشته اند. رک: دیوان شیخ اطعمه، که مکررا در شیراز و تهران و اسلامبول چاپ شده نسخه اسلامبول را میرزا حبیب اصفهانی در ۱۳۰۳ و نسخه شیراز را کتابفروشی معرفت به چاپ رسانیده اند. بهترین تحقیق درباره ابواسحاق اطعمه بوسیله عبدالغنی میرزایف انجام گرفته که بوسیله نشریات دانش در سال ۱۹۷۱ در دوشنبه تاجیکستان منتشر شده است. و همچنین درباره او مراجعه شود به: از سعدی تا جامی، از ادوارد براون، ص ۳۶۹، هرمان اته، تاریخ ادبیات، ص ۱۸۸، شعر فارسی در عهد شاهرخ، ص ۸۰، تاریخ نظم و نثر، سعید نفیسی ص ۲۹۶ و ۲۹۷، دولت شاه، تذکره الشعراء، ص ۴۰۸ - ۴۱۷، مجمع الفصحاء، ج ۴، ص ۱۵، محمد علی مدرس، رباعانه الادب، ص ۱۷، دیوان مولانا ابواسحاق، به تصحیح حبیب اصفهانی، ص ۳ تا ۵، طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۲۳ و رک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۴، ص ۲۴۴.

باز فرموده است:

مشنوای جان که بجز دنبه مرا یاری هست
چه عجب آنکه اگر هم نفس بریان شد
شرح نان تنک آن نیست که پنهان ماند
یا بجز مالش چنگال سراکاری هست
همه دانند که در صحبت گل خاری هست
داستانی است که در هر سر بازاری هست

بسمل شیرازی^۱: نام شریفش حاجی اکبر نواب، شرح حالش [را] در ذیل محله بازار مرغ شیراز نگاشتم.

بلند اقبال: نامش میرزا سید رضی، در ذکر محله سنگ‌سیاه شیراز گفته شد.
بهجت^۲: نامش میرزا عبدالحمید ولد ملا عبدالغفار شیرازی، خط نستعلیق خوش می‌نوشت و معیشت می‌نمود، در حدود سال ۱۲۵۰ واند وفات یافت و این چند بیت از اوست:

رندی به راه عشق سبکبار می‌رود کاول قدم به خانه خمار می‌رود

اسرار خرابات و رموز دل عشاق گفتن بر بیگانه سزاوار نباشد

چه عشوه کرد ندانم نگار عشوه گرم که هر که را نگرم روی اوست در نظرم

بیدل: نام شریفش حاجی میرزا رحیم فخرالدوله در محله میدان‌شاه گفته شد.^۳
بیکسی^۴: زمانی که غزالی مشهدی به شیراز آمد، برای آزمایش شعرا، غزالی را طرح فرمود و خود در گفتن غزل مسامحه نموده، متعذر به درد دندان گردید، «بیکسی» این قطعه را گفته به او فرستاد:

غزالی آن غزل پرداز کاندرا شاعری خود را
به شیراز آمد و ناگاه شعری در میان افتاد
بها نه درد دندان کرد و درمانش بود کندن
چنان داند که شاگردند خاقانی و سلمان‌ش
به رسم امتحان تکلیف می‌کردند یارانش
اگر خواهی که گوید شعر باید کند دندان‌ش

۱. رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۵۲ تا ۴۵۶، و مجمع‌الفصحاء، ج ۲، ص ۱۸۲. در همین کتاب از (بسمل) دیگری که او هم شیرازی است و نامش حاج محمدتقی فرزند حاج مؤمن شیرازی دامغانی‌الاصل است سخن رفته است. رک: ص ۴۵۶ همان کتاب که نقل از سفینه خوشگوست. او در قرن دوازدهم می‌زیسته است.

۲. رک: ریاض‌العارفین، ص ۴۲۵، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۸۵. در همین کتاب از دو بهجت شیرازی دیگر نیز نام برده شده است که نخستین میرزا محمدجعفر شیرازی فرزند میرزا کاظم مستوفی متخلص به (شرف) فرزند میرزا محمد نصیرالدین جهرمی است، متوفی به سال ۱۲۹۶ (ج ۱، ص ۴۸۵)، و دومین، دکتر مصطفی شیرازی متخلص به بهجت فرزند رحمت فرزند حکیم فرزند میرزا محمد شفیق وصال است. (ج ۱، ص ۴۸۸).

۳. رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۵۰۶ تا ۵۱۴، و آثارالمجم، ص ۵۲۶، و مجمع‌الفصحاء، ج ۴، ص ۱۸۳ و ریاض‌العارفین، ص ۴۲۵.

۴. (چون با غزالی مشهدی معاصر بوده و غزالی در قرن دهم هجری می‌زیسته و در سال ۹۸۰ وفات یافته، لهذا معلوم است که (بیکسی) هم در آن قرن می‌زیسته و عین ترجمه فوق در آتشکده آذر هم آمده و معلوم می‌شود که فارس‌نامه از آذر نقل کرده است). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۵۱۹.

بیمارشیرازی^۱: اسمش حسین، شغلش جراحی:

رشکم کشد هر جا که او در محفل می‌آید
 فریاد گوناگون زخم از ذوق زخم پی ز پی
 مست است و ترسم از جفا بردیگری خنجرزند
 چون از جفا بر سینه‌ام خنجر پی خنجرزند

تمکین: نام شریفش حاجی زین العابدین، خلف الصدق ملا اسکندر شیروانی، چون جناب ایشان مدتها در شیراز رحل اقامت انداخت، چندین دست خانه و حمام پرداخت، او را در ذیل شعرای شیراز نگاشتم، در تذکره *دیاخی العادین* فرموده است: والدش از شیروان به عتبات عالیات رفته، متوطن گردیده، وفات یافت و جناب حاجی زین العابدین مشغول تحصیل علوم رسمیه بود و دلش به جانب فقرا و اهل حال مایل و از تأثیر نفس مشایخ معاصرین پای سیاحت گشود و بیشتر از مساحت معموره زمین را پیموده با طوایف و ملل مختلفه معاشرت فرموده، جمعی مقر و منکر اطرافش را گرفته، هر کس سخنی به دلخواه خود می‌گفت، مردی آگاه و باخبر و فاضلی دیده‌ور بود، کتابی در بیان اقالیم و ادیان و تاریخ ملوک باستان نوشته، نامش را *دیاخی السیاحه* گذاشته^۲، گاه گاهی شعری گفته‌اند:

آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم
 شمس چون جلوه کند، ذره شود سرگردان
 از ازل همه من بود، چو نیکو دیدم
 منم آن ذره که سرگشته آن خورشیدم
 لیکن بر لطف ویم هست بسی امیدم
 نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست

اندر پی انسان همه آفاق بگشتم
 «تمکین» به که گویم غم دل را که به گیتی
 بسیار دیدم من و بسیار ندیدم
 جز یار ندیدم من و آن یار ندیدم

گفتم که جهان و همه اوضاع جهان چیست
 پس راه سپردیم و کمال همه کس را
 پیر خردم گفت که خوابی و خیالی
 دیدیم و بجز عشق ندیدیم کمالی

«تمکین» دیدی که جمله دیدی و گذشت
 غمناک شو که زاهدت کافر خواند
 رفتی و رساندی و رسیدی و گذشت
 پندار که این نیز شنیدی و گذشت

در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را
 هر سلسله و طریقه دیدیم ولی
 و اندر غم عشق راه آگاهی را
 جستیم طریق نعمت الهی را

۱. رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۵۱۹: که این شعر را به نقل از کتاب بیان محمود از او ضبط کرده است.

کشید تیغ و نکشت آن ستم شعار مرا
 از آنکه خواست کشد درد انتظار مرا

ورک: مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. در مجمع الفصحا، به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، ج ۲، ص ۱۸۴، آمده است که: (بعد از گردشهای کثیر در شیراز توطن کرده و تاهل گزیده، علما او را غالباً تکفیر می‌نموده‌اند... در سال ۱۲۵۳ در راه مکه درگذشت، کتابستان السیاحه و حدیقه و ریاض از تصانیف اوست).

تسلی شیرازی^۱: نامش رجبعلی، شغلش مذهبی، یعنی تذهیب اوراق می نمود:

«تسلی» گردمی خواهی به کام خویش دوران را

ترا افلاك دیگر باید و سیاره دیگر

تمناشیرازی^۲: نامش میرزا ابوالحسن دست غیب، شرح حالش در محله اسحق بیگ گذشت.

توحیدشیرازی^۳: نام شریفش میرزا اسماعیل، در محله سرباغ گفته شد.



توحید شیرازی

میرزاجانی: عم حقیقی نگارنده فلامنامه ناهری، در محله بازار سرخ گفته شد.

میرزاجلال طیب^۴: معاصر شاهشجاع مظفری بود:

۱. از نظر ترتیب این نام می باید پیش از (تمکین) ذکر می شد. هدایت در مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۱۸۴، مطالب فوق را به اضافه بیت زیر از او آورده است:

ترک جان گفتم و فارغ شدم از زاری دل نشد آسان تر از این چاره بیماری دل

و رجوع شود به تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۸، که از (تسلی) دیگری که شیرازی بود و نامش ابراهیم و تمچی پانی می کرد سخن رفته است.

۲. رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۸.

۳. رک: آثار المعجم، ص ۳۶۰.

۴. رک: آتشکده آذر، ص ۲۲۴.

یده ساقی شراب لایسزالی بدست عاشقان لایبالی
به چشم خفته شب کوتاه نماید سلوا عن مقلتی طول الیالی

حاجت شیرازی^۱: ناسش «یادگار» شغلش عطاری بود، این رباعی^۲ را در مدح درویش
عبدالمجید خوشنویس گفته است:

ای گشته مثل به خوشنویسی ز نخست مفتاح خزائن هنر، خصامه تست
ما را همه روزه یار و محرم، غم تست هم صحبت و هم نشین و همدم غم تست

تا کرده خدا لوح و قلم را ایجاد ننوشته شکسته را کسی چون تو درست
بی غم نبود دمی اگر دل دلماست بی ما نبود دمی اگر غم، غم تست^۳

خواجه حافظ: شمس الدین محمد شیرازی (علیه الرحمه) نظر به کمالات معنوی آن جناب،
شاعری، دون مرتبه اوست در کتاب سلم السموات نوشته است: در محله شیادان شیراز، نشو و
نما یافته، زمان سلطنت شاه شیخ ابواسحق، پسر شاه محمود انجوی و پادشاهی امیر مبارزالدین-
محمد آل مظفر و شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین و شاه منصور پسر شاه محمود پسر امیر مبارزالدین
و سلطنت امیر تیمور گورکان را دریافت و در قضیه قتل شاه شیخ ابواسحق، این غزل را انشاء
فرمود:

یاد بساد آنکه سرکوی توأم منزل بود دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود
در دلم بود که بی دوست نباشم، لیکن چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
راستی خاتم فیروزه ابواسحقسی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدنی آن قهقهه کبک خرابان «حافظ» که ز سر پنجه شاهین قضا، غافل بود

و در سال ۷۸۰ واند، سلطان محمود شاه بهمنی، پادشاه مملکت دکن هندوستان از
خواجه حافظ (علیه الرحمه) خواهش مسافرت به هندوستان فرمود^۴ و نقد و جنس فراوان برای
خواجه فرستاد، خواجه قروض خود را ادا کرده، تدارک سفر را دیده، روانه مقصد گردید و چون
به جزیره هرموز که در جوار بندر عباس است، رسید، بر کشتی نشست و هنوز راهی نرفته، سوجی
برخواست* و خواجه وحشت نمود و به همراهان گفت، بعضی از نقایس من در جزیره بماند، باید
بروم و آنها را بیاورم، چون عود به جزیره نمود، راه شیراز را پیمود و این غزل را فرمود:

۱. رک: مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۰۷: (از معاصرین صاحب آتشکده بوده و او نوشته که به ۷۰ سال عمر تاهل اختیار
نموده بعد از رجوع از مکه در سنه ۱۱۸۵ درگذشته، دیوانش را دیده‌ام).

۲. منظور رباعی هاست.

۳. در متن: (ماست).

۴. درباره زندگی و شعر حافظ رجوع شود به مجموعه فراهم آمده بوسیله دکتر منصور رستگار فسائی تحت عنوان (مقالاتی
درباره زندگی و شعر حافظ) از انتشارات دانشگاه شیراز، و تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش دوم، ص ۶۴ تا ۱۰۸۹،
و فهرست موجود در مقدمه واژه‌نامه غزل‌های حافظ، از حسین خدیو جم، ص ۱۹۱۸ و بحث در افکار و آثار و احوال
حافظ، تالیف دکتر قاسم غنی.

۵. در متن: (خواست).

دسی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
 به می بفروش دلق ما کز این بهتر نمی‌ارزد
 شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است
 کلاهی دلکش است اما به دردسر نمی‌ارزد
 ترا آن به که روی خود زمشتاقان پیوشانی
 که شادی جهان‌داری غم لشکر نمی‌ارزد
 دیار یار مردم را مقید می‌کند لیکن
 چه جای فارس کاین محنت جهان یکسر نمی‌ارزد
 بسی آسان نمود اول غم دریا به بوی سود
 غلط گفتم که هر موجش به صد گوهر نمی‌ارزد
 برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین
 که یکدم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد
 چو «حافظ» در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر
 که یکجوبنت دونان به صد من زر نمی‌ارزد
 و بعد از مدتی از شیراز به شهر یزد برفت و والی را مدح گفته، خیری ندید، این غزل
 را فرموده، عود به شیراز نمود:

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم
 گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب
 چون صبا با دل بیمار و دل بیطاعت
 دلم از وحشت زندان سکنسدر بگرفت
 در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت
 نذر کردم که گر این غم بسر آید روزی
 به هواداری او ذره صفت، رقص کنان
 نازکان را چو غم حال گرفتاران نیست
 و چو «حافظ» نبرم ره زیبایان بیرون

راحت جان طلبم وز بی جانسان بروم
 من به بوی خوش آن زلف پریشان بروم
 به هواداری آن سرو خرامان بروم
 رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
 با دل درد کش و دیده گریان بروم
 تا در می‌کده شادان و غزل‌خوان بروم
 تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
 ساریانا مددی تا خوش و آسان بروم
 همره کوبه آصف دوران بروم

در کتاب لغت، «یزد» را «زندان سکندر» و فارس را «سلک سلیمان» گفته‌اند و چون
 سلطان جزیره هرسوز از سوء سلوک والی یزد با حافظ مطلع گردید، مبلغی نقد و مقداری جنس
 برای خواجه فرستاد چنانکه فرموده است:

شاه هرسوزم ندید و بی سخن صد لطف کرد^۱
 کار شاهان این چنین باشد تو ای «حافظ» مرنج
 شاه یزدم دیدم مدحش گفتم و هیچم نداد
 داور روزی رسان توفیق نصرت شان دهاد

و خواجه حافظ (علیه‌الرحمه) مسافرتی جز به جزیره هرسوز و شهر یزد نفرمود و در شیراز

۱. در متن: (بس)، در چاپ قزوینی، چه آسان می‌نمود.

۲. این غزل در نسخ معتبر دیوان حافظ نیامده است.

وفات یافت^۱ و قبرش زیارتگاه است و در تاریخ وفاتش گفته اند:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی یافت منزل بجو تاریخش از «خاک مصلی»

حجاب شیرازی^۲: نام شریفش حاجی محمد مهدی، شرح حالش در محله بازار مرغ است. حسینی شیرازی^۳: نام شریفش حاجی محمد حسین، خلف الصدق غفران مآب، حاجی محمد حسن مجتهد قزوینی الاصل شیرازی الموطن. اگرچه شرح حال آن جناب را در ذیل محله میدان شاه نگاشتم، لیکن به قاعده هوالمسک ما کررته یتزوع^۴ در کتاب «ریاض العارفین» در شرح حال آن جناب فرموده است^۵: فخر العارفین و زین الواصلین، کشف الحاج حاجی محمد حسین خلف الصدق جناب مجتهد الزمان حاجی محمد حسن قزوینی است، در ایام شباب از علوم معقول و منقول کامیاب و به حکم ذوق فطری از طلب عز و جاه دنیوی گذشته، طالب صحبت عارفان بالله گشته، به خدمت جمعی از اکابر طریق و اماجد تحقیق رسیده، کاشش حاصل نگشته، مدتها به مسافرت و ریاضت راضی و به سیر اطوار قلبیه، دل خوش کرده بود تا عاقبت الامر به خدمت حضرت قطب الموحدین حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی مستفیض گشته، دست ارادت به دامان تولایش زده، اقتباس انوار ذوق و حال و اکتساب اطوار کمال از مشکوة جمعیت حضور سوفورالسرور آن جناب نمود و چشم سیرت بر مشاهده شواهد حقایق و معارف توحید وجودی و شهودی گشوده، از اضطراب و انقلاب آرام گرفته از موانع و علایق روی دل تافته، سالی چند پریشان و در ایران و هندوستان مصاحب درویشان بود، پس به شیراز عود نموده، باز به خدمت آن جناب مستفیض می بود تا آنکه آن جناب رحلت فرمود و بعد از وفات جناب حاجی محمد حسن - مجتهد والد جناب حسینی که امام جماعت بود به استدعای احبا و دوستان به اقامت و وعظ و افاده کمالات پرداخت و اکنون اهل ظاهر و باطن هر دو را مراد و از غایت کمال اخلاق با همداش و داد.

بهار عالم حسنش دل و جان زنده می دارد به رنگ، اصحاب صورت را به بو، ارباب معنی را

و آن جناب را در فن شعر پایه عالی است و به غیر از قصائد، پنج مثنوی در سبک نظم کشیده، غرض، وجود شریفش ربی اصحاب و ذات خجسته اش مفرح احباب، فقیر را خدمتش مکرر دست داده است:

در نعت حضرت سید المرسلین

احمد مرسل آفتاب ازل سه و خورشید برج علم و عمل

۱. به سال ۷۹۱ هجری.

۲. فرست الدوله از (حجاب شیرازی) دیگری هم نام می برد که نامش آقا فتح علی شیرازی بود و فرزند آقا محمد جعفر و

خط نستعلیق را نیکو می نوشت. آثار المعجم، ص ۵۴۴.

۳. در متن: (یتزوع): او چون مشکه است که چون بسایند بویا شود.

۴. ریاض العارفین، چاپ مهدیه، ص ۴۲۸، طهران.

گوهرآرای روسی و زنگی
 آن اسان زمان، امین زمین
 آخر انبیا به نور صفات
 والہ او چه نوح و چه ادریس
 نیستی نیست بلکه هستی هست
 که رهائی ز نیک و بد یابند
 که به بینش ز خلق برده سبق
 تشنه او نه نوح لجه ذات
 دم عیسی دمی ز دمهایش
 یک دم دل گشای او عالم
 وای معری ز باک و ناپاکی
 باک و بی باکی از تو گشت پدید
 فاش تر، دعوی خدائی کسن
 گرچه نبود حقیقتی دیگر
 متحد اصل و مختلف احوال
 رشک مهر و مه و فرشته به دل
 ساه تابنده سپهر وفا
 آن ز خود فسانی و به حق قائم
 او زمستی نه سستی از وی شاد
 که ز هر نغمه ای به شور فزون
 دوش او امشب است و امشب دوش
 که به چشمش یکی است پیل و مگس
 فارغ از ذوق وجد و حال بود

در یکتای بحر بیرنگی
 غرض از خلقت مکان و مکین
 اول اصفیا به نیر ذات
 بنده او چه ماه و چه برجیس
 ز او بلندی بلند و پستی پست
 اولیا ز انبیا مسدد یابند
 علی عالی آن ستوده حق
 سرده او نه خضر، آب حیات
 کف موسی کفی ز دریایش
 یک دم جانفزای او آدم
 ای مبرا ز باک و ناپاکی
 پاک و ناپاکی از تو گشت پدید
 پرده بردار و خود نمائی کسن
 هر نبی را طریقتی دیگر
 اولیا نیز بر همین منوال
 همه از نور حق، سرشته به گل
 خاصه خورشید آسمان صفا
 قطب اقطاب دهر ابوالقاسم
 او ز هستی نه هستی از او زاد
 مطرب نغمه های بی چه و چون
 فارغ است از تمیز ساعد و دوش.
 نه به خود بنگرد نه جانب کس
 ای خوش آن دل که بی خیال بود

حکیم شیرازی نام شریفش میرزا محمود، شرح حالش در محله سرباغ است.
 خاکمی شیرازی^۲: اسمش میرزا امین، مادام زندگانی در کنج قناعت آرمید، مدتها در
 تکیه هفت تنان شیراز توقف داشته، جمعی را به او ارادتی بود، در حدود سال ۱۲۵۰ وفات یافت:

از پای تا به سر همه نور و ضیا شوی
 هستت خلاص گر به خلافتش رضا شوی
 بسا سالکان راه خدای آشنا شوی

ای دل اگر دمی ز خودی با خدا شوی
 گفتی کز اختلاف جهان نیستم خلاص
 یایی فراغتی ز ستمهای نفس اگر

یک چند دگر طالب درویش شدم

چندی پی علم و مذهب و کیش شدم

۱. در متن: (خواصه).

۲. رك: ریاض العارفین، ص ۴۴۸: (در ایام شباب سیاحت فارس و عراق و عراق عجم نموده مدتها در عتبات عالیات زائر بوده و در وادی اخلاص و ارادت جناب محب علی شاه چشتی شناخته).

دیدم که دل است مبدأ هر فیضی برگشتم و طالب [دل] خویش شدم^۱
 خرم شیرازی^۲: نامش نجف‌علی از یساولان اعلیحضرت شاهنشاه مغفور فتح‌علی‌شاه
 طاب‌ثراه بود، غزلی می‌پرداخت و نواله‌ای از پیشگاه خاقانی می‌گرفت. این چند شعر از اوست:
 بنگر به زخمهای دل بقرار ما کز ناوک تو مانده همی یادگار ما

بر سرکوی بتان خواهم دل دیوانه‌ای تا کنم آنجا بنا از سنگ طفلان خانه‌ای

گر حصار دل به هر فن کرده‌ای «خرم» ز آهن عاقبت گردد خراب از دست طفل نی‌سواری

خاوری شیرازی: نام شریفش میرزا فضل‌الله، در ذیل محله بازار مرغ گذشت.

ایضاً خرم شیرازی: در محله سرباغ نگاشته گردید.

خلف شیرازی: نام شریفش میرزا سلیمان خان خلف بیگی، شرح حالش در محله اسحق بیگ
 گفته شد.

داعی شیرازی^۳: نام شریفش سید نظام‌الدین محمود واعظ است، لقب آن جناب و
 اجدادش «الداعی الی‌الله» بود، از سادات حسینی شیراز است با شیخ بسحق اطعمه معاصر و
 معاصر بود، مردی فاضل و عارفی کامل است از شیراز به کرمان رفته، دست ارادت به دامن
 جناب شاه‌نعمت‌الله کرمانی انداخت چنانکه فرموده است:

شدم به خطه کرمان و جانم آگه شد که مرشد دل من شاه‌نعمت‌الله شد

در سال ۸۴۰ واند در شیراز وفات یافت و قبرش در خارج دروازه درب سلم که اکنون
 به دروازه شاه‌داعی شهرت یافته است، زیارتگاه است و آن جناب را چندین رساله نظم و نثر در
 علم و عرفان است و این چند بیت از اوست:

عشق دردی است به نزدیک طبیبان لیکن در دستان همه دانند که آن درمان است

سبزه به تلخی نفسی می‌زند و آن نفس از بهر کسی می‌زند

کو دل یک قطره که بی‌ذوق اوست گردن یک ذره که بی‌طوق اوست

آه که هر ذره رقیب مسن است در طلب مهر طیب مسن است

چند طلب باشد و مطلوب نه جور رقیب و رخ محبوب نه

۱. اشعار کلا از ریاض‌العارفین گرفته شده است. رک: ص ۴۴۹.

۲. مرحوم فرصت از (خرم شیرازی) دیگری به نام مرحوم میرزا محمود خمروی که در انشاء نظم و نثر مسلم بود سخن
 گفته است. آثار المعجم، ص ۵۵۵.

۳. ریاض‌العارفین، ص ۱۱۹.

داوری شیرازی^۱: نام شریفش میرزا محمد، شرح حالش در ذیل محله سرباغ گذشت.
ذره شیرازی: نامش آقابزرگ، شرح حالش در ذیل محله اسحق بیگ گفته شد.
راز شیرازی^۲: نام شریفش میرزا ابوالقاسم مشهور به: میرزا بابا، شرح حالش در ذیل محله بازار سرخ نوشته شد.

رحمت شیرازی: نام شریفش میرزا عبدالله، شرح حالش در ذیل محله سرباغ گفته شد.
رضای شیرازی^۳: نامش حکیم شاه رضا، از فضلا و حکما بود، سفر هندوستان نموده، خدمت اکبر شاه هندی رسیده، وفات یافت:

سلطان، به جهان، پرده سرائی زد و رفت درویش به دهر، پشت پائی زد و رفت
القصه به هر دو روز در گلشن عمر مرغی به سر شاخ نسوائی زد و رفت

روزبهان شیرازی^۴: نام شریفش ابومحمد مشهور به شیخ شطاح پسر ابونصر بقلی فسائی است، در بلده فسا متولد گشته، در شیراز تربیت یافت، جامع علوم ظاهری و باطنی گردید،



شیخ روزبهان

۱. رک: مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۹۳.
۲. ریاض العارفین، ص ۴۴۹: (او از جانب پدر نسبش به میرسید شریف جرجانی می رسید و دخترزاده آقا محمد هاشم شیرازی و نواده قطب الدین نیریزی است).
۳. ریاض العارفین، ص ۳۳۲.
۴. درباره زندگی و آثار او رجوع شود به روزبهان نامه، تالیف محمدتقی دانش پژوه، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال تولد او را ۵۲۲ نوشته اند. تاریخ ادبیات صفا، ج ۲، ص ۲۵۷. رک: شدالازار، ص ۲۴۳، شیرازنامه، ص ۱۵۹، چاپ دکتر واعظ جوادی.



پوشانی سنگ قبر شیخ روزبهان اول (ابی النصر السائر البقلی)

در جمیع علوم رسمی، مرتبه عالی داشت، چندین کتاب و رساله تصنیف و تالیف فرمود؛ تفسیر عراییس و کتاب الانوار فی کشف الاسرار و شطحیات فارسی و عربی سرقوم فرموده است، مدتی در مکه معظمه مجاورت نمود و غالباً طواف را برپام کعبه می نمود و در سنه ۶۰۶ در شیراز وفات یافته، در خانقاه خود مدفون گردید.

جهان را جمله سرتاپا بسوزد	اگر آهی کشم صحرا بسوزد
چه فرمائی؟ بسازی یا بسوزد!	بسوزم عالم ارکام نسازی

آنجا که مصوران چابک دستند	تمثال رخ ترا به چین بردستند
انگشت گزیدند و قلم بشکستند	در پیش مثال روی تو بنشستند

آنچه نیوشیده دو گوش زمین	آنچه ندیده است دو چشم زمان
خیز و بیا در گل ما آن بین	در گل ما رنگ نموده است آن

در دیده توئی و گرنه بردوختمی	دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی
در پیش تو چون سپند برسوختمی	جان منزل تست ارنه روزی صدبار

و شطاح به معنی [گستاخ، جری، بی شرم و کسی که شطحیات گوید].^۱
روشن شیرازی: نام شریفش میرزا احمد، شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت.
زکی شیرازی:^۲ نام شریفش شیخ عبدالله پسر ابوتراب پسر بهرام پسر زکی پسر عبدالله بی خبر است. از فحول فضلائی اوان و عدول علمای زمان خود بود، قاضی ناصرالدین بیضاوی و قطب الدین علامه شیرازی، تحصیل فضائل در خدمت او نموده، در کتاب (مسألة الا براد فی اخبار الاخیار آمده که وی معلم و استاد جمیع فضلائی آن زمان بود و قاضی بیضاوی از کراست او نقل نموده که وی بعد از وفات زنده شد و مسائل علمای مصر را جواب گفته، ثانیاً وفات نمود و او را «ذوالموتین» گفتند و این واقعه در سنه سبع و سبعین و ستمائه (: ۶۷۷) اتفاق افتاد و العهدة علی الراوی. همچنین در کتاب (ریاض العارفین سرقوم است و این رباعی از اوست:

در عالم بی وفا، دویدیم بسی
 تازانه روزگار خوردیم به دهر
 بیچاره تر از خویش ندیدیم کسی
 از دست دل خویش نه از دست کسی

حاجی زمان شیرازی:^۳ در اوائل حال از کفشدوزی معیشت می نمود:
 جام بلور از خم شراب درآمد
 ماه فرو رفت و آفتاب برآمد

ساغر شیرازی: نام شریفش شیخ محمد، شرح حالش در محله لب آب گذشت.
سامانی شیرازی: نامش میرزا حسن ولد الصدق حضرت قآنی، در ذیل محله میدان شاه نوشته شد.

شیخ سعدی:^۴ مصلح الدین یا مشرف الدین مصلح شیرازی. در کتاب هزادات شیراز، نام آن جناب را شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی، نوشته است، پدر و مادرش از نژاد علما بودند چنانکه خود فرموده است:

همه قبیله من عالمان دین بودند
 مرا معلم عشق تو، شاعری آموخت

در کتاب **علم السموات** نوشته است: مولانا مسعود کازرونی والد علامه شیرازی جد

۱. (کلمه ای است که بوی خودپسندی و ادعا از آن استشمام شود و آن در بین محققین نادر دیده شده است. (این عربی) جرجانی در تعریفات می گوید: شطح از زلات محققین است زیرا دعوی به حق است که عارف بدون اذن الهی تصریح می کند و نیز رجوع شود به کتاب اللع فی التصوف، کتاب تفسیر الشطحیات، ص ۳۷۵، چاپ لیدن، و ص ۶۴۸ و ۶۴۹ بحث در افکار و احوال حافظ.

۲. منقول از ریاض العارفین، ص ۳۳۲.

۳. تذکره نصرآبادی، ص ۳۸۲: (مردی دردمند بود چنانچه یاران عزیز مثل میرزا ابراهیم ملاصدرا و ملا محمد تقی اکثر به در دکان او نشستند، صحبت می داشتند و در خطاشناسی و قوفش به مرتبه ای بود که شرح نتوان داد و در ترتیب نظم هم طبعش خالی از لطفی نیست).

۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سعدی نامه، مجموعه مقالات درباره زندگی و شعر سعدی به اهتمام دکتر منصور رستگار فسائی، مکتب سعدی از کیخسرو هخامنشی، قلمرو سعدی از علی دشتی، تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش اول، ص ۵۸۴ تا ۶۲۲، و از سعدی تا جاسی، ادوارد پراون، و دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۳، ص ۱۰۲

[اعلای] شیخ سعدی بود و چون شیخ سعدی تولد یافت نام والد خود را که شیخ مصلح بود به او گذاشت و شیخ سعدی بعد از تکمیل علوم رسمیه، داعیه محبت و نایره مودت او را بر نظم اشعار باعث آمد، چندانکه در فن غزل سرآمد اهالی اعصار و مسلم سردمان زمان و روزگار گردید و بعد از مسافرتها و سیر آفاق و انفس عود به شیراز فرموده، در نزدیکی گازرگاه شیراز که اکنون مرقد اوست، مجاور گردیده تا وفات آن جناب در رسید و چون پادشاه زمان اتابک سعدین زندگی نسبت به او مهربانی می فرمود، تخلص خود را «سعدی» نمود و این چند بیت برای زینت فارسنامه تیمنا نگاشته گردید:

ماه فروماند از جمال محمد	و عده دیدار هر کسی به قیامت
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
عرصه دنیا مجال همت او نیست	شمس و قمر در زمین حشر نتابد
آن همه پیرایه بسته جنت فرودوس	همچو زمین خواهد آسمان که ییفتند
چشم مرا تا به خواب دید جمالش	سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
سرو نسروید به اعتدال محمد	
لیلۃ الاسری شب وصال محمد	
آمده مجموع در ظلال محمد	
در نظر قدر با کمال محمد	
روز قیامت نگر مجال محمد	
نور نتابد مگر جمال محمد	
بوکسه قبولش کند هلال محمد	
تا بدهد بوسه بر نعال محمد	
خواب نمی گیرد از خیال محمد	
عشق محمد بس است و آل محمد	

بلغ العلی بکماله
حسنت جمیع خصاله
کشف الدجی بجماله
صلوا علیه وآله^۲

در تاریخ وفات آن جناب گفته اند:
شب آدینسه بود و ماه شوال
همای روح پاک شیخ سعدی

سفیر شیرازی: نام شریفش محمد نبی خان، شرح حالش در محله درب مسجد گذشت.
شریف شیرازی: همان سید شریف الدین جرجانی است^۳ که شرح حالش در محله بازار سرخ گذشت، این رباعی از اوست:

۱. در متن: (خواب نگیرد مگر جمال محمد).
۲. (حضرت پیغمبر) با کمال خود به عالی ترین درجه بزرگی رسید، تیرگی را با جمال خود برطرف ساخت، همه خصلت های او پستندیده است بر او و خاندانش درود فرستید.
۳. برابر با ۶۹۱.
۴. در بعضی متون بجای بیت فوق چنین آمده است:
به ذوالحجه از مه کاف و زا روز
رفک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش اول، ص ۵۹۸.
۵. رفک: ریاض العارفین، ص ۳۹۵.

ای حسن ترا به هر مضامی نسامی
کس نیست که نیست بهره‌ور از تو ولیک
وی از تو به هر [] دل پیغامی
اندر خور خود به جرعه‌ای یا جاسی

شرف شیرازی^۱: نامش شرف‌الدین عبدالله است، این چند بیت از اوست:

پیچیده چون طنابم زین سایبان معلم
از کسارگه گردون کس رشته‌ای نتابد
[یا] کوفته چو سیخم زین خیمه ملون
تا بر دلش نیاید زخم هزار سوزن
بیچاره است و حیران سرگشته است و کودن
گردون چه جرم دارد کانهم در آن میانه

نقاب زلف به یکسو بنه ز روی چو ماه
بجال دم زدنم نیست پیش چهره تو
که ماه را نبود بر عذار زلف سیساه
که دائم آینه زنگار گیرد از دم آه

شیخ شطاح: همان روزبهان است که گفته شد.

شفیعا اعمی: همان شاعر «اثر» تخلص شیرازی است.

شکیب شیرازی^۲: نامش سولانا محمدعلی، چون پدرش کاردرگر بود او را سکاکی گفتند، در خدمت علامه زمان آخوند مسیحافسانی، کسب علوم معقول و منقول نموده، سرآمد علما گردیده، طریقه سلسله ذهبیه را گرفت و در فتنه افغانی در سال ۱۱۳۰ واند در شیراز به دست افغانیان شهید گردید و این دو بیت از اوست:

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من
بدن مصرو هوا فرعون و هامان نفس و من موسی
که پس باشد همین ذوق شهادت خونبهای من
خیال و وهم سحر آمد دلیل من عصای من

شمس شیرازی^۳: نامش شمس‌الدین عبدالله، عالمی کامل و حکیمی فاضل بود، خواجه-حافظ (علیه‌الرحمه) در خدمت او تحصیل کمال نمود. این رباعی از اوست:

در دولت و نعمت جهان هست زوال
خوش باش و زمان به کام یاران گذران
در صاف تو گر درد درافکنند بنال
زیرا که نماند این جهان بر یک حال

شکوه شیرازی: نامش شمس‌الدین حسن، عمرش را در طهران به پایان رسانید، این چند بیت از اوست:

غرابی است گوئی دو زلف سیاهت
شنیدم که طوطی شکر دوست دارد
که شد بر لب شکرین تو راغب
غراب شکر دوست هست از غرایب
چو دو عندلینند بر گل مواظب
روان عنادل به چشم عقارب
به گرد لب آن دو زلف چو عقرب
در آمیخت گوئی به کیش تناسخ

۱. مرحوم فرصت او را (شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی) می‌خوانند که مزارش میان تکیه حافظیه و چهل‌تنان است که کتاب تاریخ و صاف، از مصنفات اوست. آثار العجم، ص ۴۷۵.

۲. ریاض‌العارفین، ص ۱۶۲: (مثنوی در فتوحات شاه سلطان حسین صفوی منظوم کرده، شصت سال عمر یافته).

۳. ریاض‌العارفین، ص ۳۶۵: (... خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی و شیخ علی کلا و توام‌الدین اسحق از تلامذه او و در خدمتش اکتساب علوم نموده‌اند... وفاتش در سنه ۷۷۲ اتفاق افتاد...).

شوریده اعمی شیرازی: نام شریفش حاجی محمدتقی مجدالشعرا، در ذیل محله سنگ سیاه، شرح حالش گفته شد و این چند بیت در این سنه اودئیل ۱۳۰۶ گفته بود، در اینجا ثبت گردید:



شوریده - فصیح الملك

اندر این دیر سپنجی پیشه کن این چار چیز
تا نخواهندت بخواه و تا نبخشندت مگیر
تا بماند رخت قدت در جهان کهنه نو
تا نپرسندت مگو و تا نخواندنت مرو

گل بر شکفت و لاله بر آمد ز شاخسار
یاران غم بهشت، بهشتند، ز آنکه باز
شد ابر همچو دیده عشاق اشکبار
آهنگ زیر رود برآرد ز زیر رود
هم رعد شاهدانه زند خنده قاهقاه^۲
شد وقت آنکه ناله برآرد ز شاخ، سار
اردی بهشت کرد جهان را بهشتوار
شد باده همچو طره معشوق مشکبار
آوای مرغ زار برآمد ز مرغزار
هم ابر عاشقانه کند گریه زارزار

۱. رجوع شود به: از صبا تا نیا، ج ۲، ص ۱۸، مقدمه غزلیات شوریده شیرازی، به اهتمام و خط حسن احسان فصیحی،

پسر شوریده، چاپ سنائی، تهران، ۱۳۳۷، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، از ص ۳۳۳ تا ۳۶۲.

۲. در متن: (هم رعد خنده زند شاهدانه قاهقاه).

ماغان پیران به راغ قطار از پی قطار
کسایدون رسید موکب اجلال نوبهار
بربست رخت و خواست ز بستان کند فرار
با موکب بهار به ناچار شد دچار
آزارش پیش و از پی، نیشان، ز پس ایار
چونانکه از خدنگ تهمتن سفندیار
زانسان که خون دشمن و این تیغ شهریار
در پاسبانی در او، دارد افتخار

کبکان چمان به کوه گروه از پی گروه
آورد باد بر شه دی نیم شب خبر
شد سخت و سست بخت و یزد لخت و کند تخت
گامی نرفته یک دوسه افزون، که موکبش
شاه بهار با شه دی کرد ساز جنگ
مغلوب شد سفنداره، از تیر فرودین
تیغ شه بهار فرو ریخت خون دی
سلطان اویس معتمدالدوله کاسمان

این چند بیت [را]، برای نگارنده این ماسنامه ناصری فرستاد:

که عقل معترف آید برت به نادانی
فرشته‌ای تو نهان در لباس انسانی
که ظاهر است ز شخصیت صفای پنهانی
رسید پایگه بنسدهات به سلطانی
به دانشی که توئی نیست سر ترا ثانی
چنانکه جسم به پاکی نفس روحسانی
بدان مشابه که بستان ز ابر نیسانی
ولی رواست کنون، ویژه، در سخنرانی
چنانکه شروان^۱ نازد به نام خاقانی
که تیغ را نشناسند جز به عسریانی
وگر نه ملک دلم رو نهد به ویرانی

حسن خصال، حسن نام ای حکیم علیم
مجردی تو عیان در شمایل بشری
به پاک آینه ماند وجود انور تو
به بزم معتمدالدوله ام ستودی تو
زهی ستوده حکیمی که بوعلی سینا
جهان به پاکی شخص تو دارد ایدون فخر
منم که کشت امید من از تو سرسبز است
اگرچه پیشه شوریده خودستائی نیست
منم که فارس بنازد به نام من امروز
به دانش این تن عریان من گواه من است
مرا به سایه تیمار لطف خویش بدار

صاحبشیرازی^۲: نامش آقامهدی، شرح حالش در ذیل محله میدان شاه گفته شد.

صدرشیرازی^۳: همان جناب صدرالمتألهین، آخوند ملا صدراست. این رباعی را فرموده

است:

در کوی شهادت آرمیدند همه
هر چند سپاه او شهیدند همه

آنان که ره دوست گزیدند همه
در هر که دو کون فتح از عشق است

صفاشیرازی^۴: نام شریفش میرزا ابراهیم، شرح حالش در محله سردزک مذکور گردید.

طایرشیرازی^۵: نام شریفش حسن خان، در ذیل محله بالا گفت نوشته شد.

طیبشیرازی^۶: نام شریفش آقا عبدالله طیب که اگرچه شرح حالش بر سبیل اختصار

۱. در متن: (شیروان).

۲. رک: آثار العجم، ص ۵۶۱. در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۸۰، آمده است که: از شعرای قرن سیزدهم است و در حدود سال ۱۲۸۰ فوت شده.

۳. رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۴۳۷ تا ۴۴۴، و ریاض العارفین، ص ۳۷۵.

۴. ریاض العارفین، ص ۴۶۶: (والدش حاج علی‌عسکر... و در خدمت ملا احمد یزدی تلمیذی کرد و حکمت طبعی را در خدمت حاج میرزا سید رضی اقتباس فرمود). هدایت می‌نویسد: (تقریراً به خدمتش کمال اخلاص است).

در محلهٔ بازار مرغ گفته شد ولی شعری از او نوشته نشد و این ابیات از اوست:

خوش گفتم پیر عظم دوش از سر کرامت
از حادثات گیتی، ایمن شوی و فارغ
عشق بتان ندارد حاصل بجز ندامت
در کوی میفروشان سازی اگر اقامت

بر هر چه نظر می‌کنم، از وی اثری هست
بیهوده سرو در پی هر زاهد واعظ
اندر دل هر قطرهٔ بحرش گه‌ری هست
کز آن خبری نیست که با او خبری هست

غیر از گل حسرت از گل من
سر بر نرسد گیاه دیگر

نکنند حادثهٔ دور فلک تأثیری
در دیاری که در آن خانه خماری هست

ای آنکه زهر ذره نمایان شده‌ای
در کعبه و دیر، جمله راروی به تست
از هر طرفی چو مهر تابان شده‌ای
تو مقصد کافر و مسلمان شده‌ای

عالی شیرازی: نام شریفش میرزا محمد حسین، در محلهٔ بازار مرغ شرح حالش گفته شد.
عرفی شیرازی: نام شریفش سید محمد، در مراتب علم و عرفان از معاصرین خود برتری داشت، در سال ۹۸۹^۲ از شیراز به هندوستان برفت و هم در آنجا وفات یافت و این اشعار از اوست:

این بارگاه کیست که گویند بسی هراس
گفت آسمان مرا که بگو آن چه منظر است
گفتم که عرش نیست، زجا جست و لب‌گزید
شرمی بکن چه عرش چه کرسی که بارها
این بارگاه واسطهٔ آفرینش است

از نقش و نگار درو دیوار شکسته
آثار پدید است صنایع عجم را

جهان بگشتم و در او به هیچ شهر و دیار
کفن بی‌سور و تابوت و جامه نیلی کن
ز منجنیق فلک سنگ قنه می‌بارد
دل چو عشق زلیخا نشسته در خلوت

۱. در متن: (غیر از گل حسرت آخر گل من). در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۵۲۱، آمده است که تا سال ۱۳۰۵ حیات داشته است.

۲. رک: کلیات اشعار مولانا عرفی شیرازی به کوشش جواهری (وجدی) از انتشارات کتابخانه سنائی، تاریخ ادبیات، پراون، ادبیات معاصر، ص ۱۶۱.

۳. پراون تاریخ درگذشت او را ۹۹۹ هجری برابر ۱۵۹۰ میلادی می‌داند و در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۶۰۶، تاریخ تولد او ۹۶۳، دانسته شده است.

از در دوست چه گویم به چه عنوان رفتم
منم آن یوسف آواره که نارفته به مصر
همه شوق آمده بسودم همه حرمان رفتم
تا برون آمدم از چاه، به زندان رفتم

ز میر قافله گاهی تغافل شرط است
که بی نصیب نمائند قاطعان طریق

چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم
عمری گذشت و گفت و شنو با تو رو نداد
ای وای اگر به شکوه شود آشنا لبم
ای بی نصیب گوشم و ای بینسوا لبم

عادت عشاق چیست؟ مجلس غم داشتن
حلقه ماتم زدن، شیون هم داشتن

چمنی دید و هوائی خوش و پروازی کرد
کبک مسکین چه خبر داشت که شهبازی هست

عفت شیرازی^۱: نام او سکینه بیگم، شرح حالش را در محله سردزک گفته شد.

شیخ علی زین الدین شیرازی: معاصر خواجه حافظ (علیه الرحمه) است:

از سر عشق بی خبری، حال ما سپرس
ما غرقه گشته ایم و تو دریا ندیده ای

غیاث حلوائی شیرازی^۲:
دیدم به خواب خوش که به من داد ساغری
تعبیر قتل ماست که پیمانہ پر شده است

غیرتی شیرازی^۳:

به چه اندیشه ام از خاطر ناشاد روی
چه به خاطر گذرانم که تو از یاد روی

فارغی شیرازی^۴: از سادات است. مادام عمر ندیم سلطان بود.

ای چشم جهان بین مرا نور از تو
دوری تو کرده است بیمار مرا
ایام مرا ساخته رنجور از تو
نزدیک به مردن شده ام دور از تو

فتح الله شیرازی^۵: اسمش حکیم شاه فتح الله، در حکمت یگانه بود، در هندوستان بمرد.

می از خم معرفت چشیدن مشکل
تحقیق نکات اهل عرفان آسان
وز هستی خویشتن بریدن مشکل
اسا به حقیقتش رسیدن مشکل

۱. در متن: (هوای).

۲. رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۳، ص ۶۴۷.

۳. مشهور به (غیاث) فرزند صافی از شعرا و عرفاء قرن ۱۱ هجری است در سال ۱۰۳۰ از شیراز به اصفهان رفت و با شعرا و ادباء آن شهر مانوس شد و در دارالشفاء شهر که قرب قیصریه بوده حجره ای در طبقه فوقانی گرفته، متوطن شد و در اواخر عمر به مرض آبله مبتلی و کور شد و شبی از بام بیفتاد و دارقانی را بدرود گفت، محتملا در حدود سال ۱۰۴۰ رک: نصرآبادی، ص ۲۳۸.

۴. رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۱۸، که مطالبی در باره او از هفت اقلیم و تذکره خیرالایان نقل می کند.

۵. رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۴۶.

۶. (مجالس اکبرشاه و فیضی دکنی با او از دوستان) ص ۳۹۱ ریاض العارفین.

فخر شیرازی^۱: اسم شریفش حاجی میرزا علی، شرح حالش در میدان شاه گذشت.
فردوس شیرازی: نامش میرزا ابوالحسن دستغیب، شرح حالش در محله اسحق بیگ گذشت.

فرهنگ شیرازی: نام شریفش میرزا ابوالقاسم، شرح حالش در محله سرباغ گفته شد.
فغانی شیرازی^۲: مشهور به بابافغانی، در تذکره (ریاض المعادین مرقوم است: وقتی اسنای آستانه مبارکه حضرت رضا علیه السلام خواستند بهری به نام آن حضرت بسازند و در نقش آن متحیر بودند یکی از آنها در خواب دید که آن حضرت فرمودند فردا ژولیده‌ای پابرهته می‌آید قصیده‌ای برای ما گفته است، مطلع آن را نقش نگین کنید چون روز شد چنان یافتند که در خواب دیده بود و مطلع این است:

گلی که یک ورقش آبروی نه چمن است نشان خاتم سلطان دین ابوالحسن است

و این چند بیت نیز از اوست:

گلرخان بر سر خاکم چمنی ساخته‌اند چمنی بر سر خونین کفنسی ساخته‌اند
 یک چراغ است در این خانه و از پرتو آن هر کجا می‌نگرم انجمنی ساخته‌اند

نخل قدش که از چمن جان برآمده شاخ گلی به صورت انسان برآمده
 مست از می شبانه مه من ز خواب ناز با آفتاب دست گریبان برآمده
 در هر چمن که گفته فغانی سرود عشق افغان ز بلبلان خوش‌الحان برآمده

آنکه این نامه سر بسته نوشته است نخست گری سخت به سر رشته مضمون زده است

اصل این ذره سرگشته هم از خورشید است هم به آن اصل محال است که راجع نشود

آن رهروان که روبه در دل نهاده‌اند بی‌رنج راه، رخت به منزل نهاده‌اند
 در سائده صلاح و فسادیم الحذر این رسما که مردم عاقل نهاده‌اند

فکار شیرازی^۳: نام شریفش آقا لطف علی مجتهد است، شرح حالش در محله بازار مرغ است.

قآنی شیرازی: نام شریفش میرزا حبیب، در محله میدان شاه، شرح حالش گفته شد.
قیدی شیرازی^۴: در سال ۹۸۴ این رباعی را در قزوین گفت:

تا دشمن جان، سرگس جادوی تو شد تا آفت دل چشم سخنگوی تو شد

۱. رک: آثار المعجم، ص ۵۲۷.

۲. رک: ریاض العارفین، ص ۲۰۳. رک: دیوان اشعار بابافغانی شیرازی، به اهتمام سهیلی خوانساری، ص هشت تا سی و پنج.

۳. آثار المعجم، ص ۵۶۶.

۴. تذکره نصرآبادی، ص ۲۶۲: شاگرد ملا غیرتی است.

تسن دادم به کشتن اما کشدم این رشک که بیگنه کشی خوی تو شد

زیسم دشمنیم ای رقیب فارغ باش که سهر او به دلم جای کین کس نگذاشت

کالری شیرازی: در تذکره دیاض العارفين مرقوم است^۱ نام کافری، میرزا محمود است. گویند مؤسسی خوش اعتقاد و فرزانه نهاد بود، در سال ۱۱۱۰ وفات یافت:

از چهره عاشقانه ام زر بارد وز چشم ترم همیشه آذر^۲ بارد
در آتش عشق تسوچنان سوخته ام کز ابر سرشک من سمندر بارد

گلشن شیرازی: نامش میرزا محمد علی، شرح حالش در محله میدان شاه است.
کلوعلی شیرازی:

بر سینه ات ای کاش نهم سینه خود را تا دل به تو گوید غم دیرینه خود را

کوهی شیرازی: در تذکره دیاض العارفين نوشته است: نام شریف آن جناب شیخ محمد و شیخ علی نیز گفته اند از مشایخ قدماست. صاحب قادیخ گزیده او را از سریدان شیخ عبدالله خفیف شیرازی دانسته. گویند سبب هدایت او آن شد که به دختر پادشاه عاشق گردید و چون وصالش ممکن نبود از روی مصلحت در کوه خارج شهر مشغول عبادت گردید وصیت عبادتش به سلطان رسیده، معتقد وی گشته او را به مصاهرت خود تکلیف نمود و چون چاشنی عبادت را شیرین یافته بود، تقلیدش به تحقیق بدل شده از دامادی شاه امتناع نمود تا جذبه محبت آن عاشق محبوب صوری خود را به جانب خود کشید. گفته اند حبیب و محبوب در آن کوه به عبادت مشغول بوده تا رحلت نمودند و به مجاورت آن کوه به بابای کوهی معروف گردید، شیخ سعدی در بوستان^۴ فرموده:

شنیدی که بابای کوهی چه گفت [به بردی که ناموس را شب نخفت]
و اکنون مزارش در کوه شمالی شیراز است:
یکی را گر به صد ره برشماری یکی باشد عددها بیشمار است

هر که را زلف چو زنجیر تو دیوانه کند ز آشنایان جهانش همه بیگانه کند

عاقبت سیل سرشکی ببرد بنیادش هر که بر گریه ارباب نظر می خندد

کشف شد سر ازل تا به ابد چون یکدم بر من از عالم اسرار گشودند دری

لسانی شیرازی: به فصاحت زبان و عذوبت بیان معروف است:

۱. ریاض العارفين، ص ۳۹۴.

۲. در متن: (آذر).

۳. رک: ریاض العارفين، ص ۲۱۲.

۴. در متن: (بوستان).

۵. رک: مکتب وقوع در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، ص ۳۸۹ تا ۳۹۹.

یک روز گلی نشکفت از روی کسی ما را / یک شب گرهی نگشود از بوی کسی ما را
چشم و دل ما هر جا انگشت نما گردید / هر روز به رسوائی درکوی کسی ما را

به دستی عاشق از سنگ ملامت خانه می سازد / به دیگر دست تا بر سر زند، ویرانه می سازد

جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست / آنهم نفسی هست ز ضعف و نفسی نیست

لطفی شیرازی^۱: از سیاحان زمان خود بود، در هندوستان بمرد:

شد عارف و عاسی همه را عاراز من / بدنامی بت پرست و دیندار از من
بیقدری سبجه، تنگ زار از من / هفتاد و دو ملت همه بیزار از من

مانی شیرازی^۲: در اواخر مائه تاسعه بود و این چند بیت از اوست:

آنکه بی یادش دمی از غم نیساید منم / آنچه در عالم به یاد او نمی آید منم

شب عیش و شادمانی بگذشت و روزها شد / چه شبی تو ای شب غم که ترا سحر نباشد

معلم همگر شیرازی^۳: «همگر» جولاه و بافنده را گویند. معاصر شیخ سعدی است، ندیم

مجلس سلطان و ملک الشعراء بود این چند بیت از اوست:

اکنون که یافت دهر کهن خلعت نوی / نو گشت باغ و راغ ز تمثال مانوی
بلبل نوای باریدی برکشید و باز / بر کف نهاد لاله می از جام خسروی
وقتی چنین که مرده گل را حیات داد / باد صبا ز معجز دسهای عیسوی
از عدل شاه و رحمت صاحب نه درخور است / در کنج انزوا من مظلوم منزوی
مهر تو باد در دل خلق جهان چنانک / عشق ایاز در دل محمود غزنوی

خردش دیدم آنکه بزرگی داد / شاگردم بود آنکه بسود استاد
صد بار کمابیش منش گادستم / آن کسی که هزار بار افزون گادت

تا کسی عمرت به خود پرستی گذرد / یا در غم نیستی و هستی گذرد
آن عمر که مرگ باشد اندر پی او / آن به که به خواب یا به مستی گذرد

معرم شیرازی^۴: نامش میرزا علی محمد، پسر ملا نورالدین محمد کواری است، در شیراز

نشوونما نموده، تحصیل کمالات فرمود و اغلب خطوط را خوش می نوشت، در حدود ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲

۱. ر.ک: ریاض العارفين، ص ۳۹۸.

۲. آتشکده آذر، ص ۱۳۲ تا ۱۳۶.

۳. در متن: (حیوة).

۴. در متن: (من و).

۵. ریاض العارفين، ص ۴۹۲ و ۴۹۳: (صلبا از اولاد احفاد شاهرخ و بطنا از سلسله علیه صفویه و هم مشرب طایفه جلیله ذهبیه است... (از دسترنج نویسندگی معاش می نموده، مولد والدش در کواری است. چندی به جهت حقیر (رضاء قلی خان هدایت) کتابت می نمود و ناسخ اول ریاض العارفين بود).

وفات نمود:

گر نیست عنایتی، عتایی چندانکه نشاند التهایی

آقا محمدصادق تسبیح ساز شیرازی: از اهل محله سنگ سیاه شیراز است، در فنون کمالات صوری، مهارتی تمام داشت، این بیت از اوست:

نیم نانم نی و بدنام «سنان» پر زیان دیدم ز ملک «پرزیان»

«سنان» و «پرزیان» نام دو مزرعه است در بلوک فسا، در سال ۱۲۵۰ واند وفات یافت.

آقامحمدالله: شرح حالش در ذیل محله بالاگفت^۱ گفته شد.

محمودشیرازی: در محله بالاگفت گفته شد.

مرزبان فارسی: سداح سلاطین سلجوقی است:

همچون شرر ز آتش و همچون بخار از آب
چون زلف روی یار شب و روز از شتاب
وامشب زبس نهییش چون دوش در حجاب

هر روز خیزم از هوس عشق سوی دوست
گر بانک بر زمانه زند در هم او فتد
چون دی شود ز بیم وی امروز در عدم

خلق از پی سود در زیان افتاده است
ای وای بر آنکه در میان افتاده است

این شورنگر که در جهان افتاده است
بهز آن نبود که ما کناری گیریم

مرشد شیرازی: شرح حالش در محله لب آب شیراز گذشت.

مرشد شیرازی مشهور به خواجه مرشد بود. این شعر از اوست:

جائی به از این کجاست ما را

پهلوی سگ تو جاست ما را

مشتاق شیرازی:

وز قصه من حکایتی می شنوی
من مردم [و] تو شکایتی می شنوی

هر لحظه ز من روایتی می شنوی
سوز دل من فسانه ای پنداری

مشفق شیرازی: در محله بازار مرغ است.

معین الدین شیرازی: این [دو] بیت از اوست:

روز و شب ما به ماتم و سوز گذشت
تا چشم گشودیم ز هم روز گذشت

ایام بقا چو باد نوروز گذشت
تا چشم نهادیم به هم صبح دید

مقیم شیرازی: این بیت را در نشستن زلیخا به سر راه یوسف گفته است:

در آن نی [ها] به سان ناله جا کرد

به راهش خانه ای از نی بنا کرد

مکتبی شیرازی: گویند در قریه مسجد بردی^۲، فرسخی میانه مغرب و شمال شیراز، در

۱. در متن: (بالاگفت).

۲. در قصرالدشت کنونی.

مکتب خانه به تعلیم اطفال سی پرداخت^۱، این چند بیت از کتاب لیلی و مجنون^۲ اوست:

ای بر احدیّت ز آغاز	ای برتر از آنچه دیده جوید
نی از گنه منت زیان بود	نی باشدت از عذاب من سود
خاکم تو سرشته‌ای و شاید	کز دست تو هیچ بد نیاید
ما را به امان برات کل بخش	مهر از کف خاتم رسل بخش
شاهنشہ انبیا محمد	ماه افسر و آفتاب مسند
پهلوی قبیلہ بود کوهی	مه کنگره‌ای فلک شکوهی ^۳
بر قله آن فلک حصاری	در دامن آن زمین غباری
بر پشت وی آسمان نمودی	چون بر شتری جل کبودی

منصف شیرازی^۴:

در سینه دلم گم شده تهمت به که بندم غیر از تو کسی راه در این خانه ندارد

منظور شیرازی^۵: نامش آقامحمد ابراهیم، از ندمای خلوت سلطان صاحب قران فتح علی- شاه قاجار، طاب‌ثراه بود و حکایات کتاب رموز حمزه با اشعار مناسبه در وقت خواب حضرت سلطانی می‌سرود:

وقت آن رند لاابالی خوش	که بجز دوست نیستش هوسی
نیست هرگز بسرهنه پایان را	غمی از شهنه، پیمی از عسسی

یارب به کمند عشق پابستم کن	از دامن غیر خود تهی دستم کن
یک باره ز اندیشه عظم برهان	وز باده صاف عشق سرمستم کمن

منعم: اسمش آقامحمد ابراهیم، شرح حالش در ذیل مجله میدان شاه گذشت.

ناصری شیرازی: اسم شریفش میرزا علی، شرح حالش در مجله بازار مرغ گذشت.

ناظم: نامش میرزا مهدی، در مجله بازار مرغ، شرح حالش گفته شد.

نسیمی شیرازی^۶: نام شریفش سید عمادالدین، از سادات عالی درجات شیراز و از محققین

۱. در مورد تولد او اطلاعی در دست نیست. در شاهد صادق وفات او را به سال ۹۱۹ نوشته است. (رک: مقدمه

لیلی و مجنون، مکتبی، ص ۷) و تاریخ ادبیات، صفا، ج ۴، ص ۳۸۷، و تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۱۲.

۲. منظومه‌ای که مکتبی به تقلید از نظامی پرداخت، دارای ۲۱۶ بیت است و در خطه پارس به تاریخ (کتاب مکتبی

۸۹۵) به پایان رسانیده است. (تاریخ ادبیات، صفا، ج ۴، ص ۳۹۰) لیلی و مجنون مکتبی به اهتمام و تصحیح

اسماعیل اشرف در سال ۱۳۴۳ بوسیله کتابفروشی محمدی شیراز به چاپ رسیده است.

۳. رک: لیلی و مجنون مکتبی، ص ۳۲، به تصحیح و تحشیه اسماعیل اشرف دبیر انجمن ادب شیراز - از انتشارات

کتابفروشی محمدی شیراز.

۴. در تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۱، آمده است که: (پدرش شمس‌نام داشته و در علم سیاق خوش طبیعت بودند).

۵. در ریاض العارفین، ص ۵۴۷، آمده است که: (در سنه ۱۲۴۵ وفات یافت).

۶. رک: ریاض العارفین، ص ۴۰۶ و ۴۰۷. مقاله‌هایی پیرامون زندگی و خلافت عمادالدین نسیمی، رضا یاغیان،

تبریز، کتابفروشی نوبل، ۱۳۵۷.